



## نقش عوامل فراملی و ساختارهای قومی قبیله‌ای در سقوط دولت قذافی

مجید عباسی<sup>۱</sup> - دانشیار روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

رضا عمویی - دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۴

ص ۹۹ - ۶۹

### چکیده

یکی از ویژگی‌های مهم و بنیادین اجتماعی و سیاسی لیبی که در طول تاریخ منشأ تحولات سیاسی بوده است و نمی‌شود آن را در تحولات سیاسی این کشور نادیده بگیریم، نقش و عملکرد ساختارهای قومی و قبیله‌ای است. ساختارهایی که در طول تاریخ و از زمانی که این سرزمین در کنترل امپراتوری عثمانی بود و در دوره استعمارگران بریتانیایی و ایتالیایی و در دوره پس از استقلال و تشکیل نظام سلطنتی و سپس از زمان کودتای قذافی تا سرنگونی آن در سال ۲۰۱۱ همواره حضور پررنگی در نظام سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی لیبی داشته و جامعه سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. در این پژوهش به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهیم که ویژگی‌ها و مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای چه نقشی در خیزش مردمی و تحولات انقلابی سال ۲۰۱۱ لیبی داشته‌اند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ویژگی قبیله‌گرایی، یکی از مشخصه‌های بارز و برجسته در مسائل جامعه‌شناختی مرتبط با لیبی است که در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی این کشور و به‌ویژه در دوره قذافی و با وجود تلاش‌هایی که او برای کنارگذاشتن این ساختار از جامعه لیبی داشت تداوم داشته و از دلایل تسریع‌کننده و سازمان‌دهنده به خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ بوده است.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات سیاسی، خیزش مردمی، ساختارهای قومی، سقوط قذافی، قبیله‌گرایی.



## مقدمه

خیزش‌های مردمی سال ۲۰۱۱ در کشورهای عربی غرب آسیا و شمال آفریقا که منجر به دگرگونی و تغییر رژیم‌های سیاسی در تونس، مصر و سپس یمن و لیبی شد، از نگاه بسیاری از ناظران نمی‌توانست منحصر به عوامل سیاسی یا اقتصادی محض باشد، بنابراین توجه به دیگر ابعاد مرتبط با این تحولات می‌تواند منجر به نتایجی شود که ممکن است تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته باشند. ویژگی قومی و مؤلفه‌های قبیله‌ای از موضوعاتی هستند که می‌توان با توجه به آن‌ها، تحولات انقلابی سال ۲۰۱۱ در برخی کشورهای عربی را از نگاهی متفاوت تحلیل و بررسی کرد.

بر این اساس نظر به اهمیت مسائل قومی و قبیله‌ای در تحولات سیاسی و وقوع قیام‌های اعتراضی سال ۲۰۱۱ در کشور لیبی به‌عنوان کشوری مهم در جهان اسلام، در پی بررسی و تحلیل این موضوع هستیم که آیا می‌توانیم از نقش‌آفرینی و کارکرد مؤثر مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای در تحولات انقلابی سال ۲۰۱۱ لیبی صحبت به میان آورد؟ به بیان دیگر، آیا می‌توانیم تحولات انقلابی ۲۰۱۱ لیبی را دازای ریشه‌های قومی و قبیله‌ای در کنار دیگر عوامل و شاخصه‌ها بدانیم؟ در این صورت، اگر پاسخ مثبت است و می‌توان تحولات سال ۲۰۱۱ لیبی را دازای ریشه‌های فراملی و قومی دانست، پرسش بعد این است که چرا تحولات سال ۲۰۱۱ لیبی ریشه‌های قومی و قبیله‌ای به‌عنوان عاملی تأثیرگذار در کنار سایر عوامل موجود داشته است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها نقش و کارکرد شاخصه‌ها و مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای، بسترها و زمینه‌های قبیله‌گرایی، ساختار سیاسی و اجتماعی لیبی و رویکرد دولت به قبایل و نقش آن‌ها در خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ را مطالعه می‌کنیم و می‌کاویم.



روش این پژوهش توصیفی تحلیلی است و برای گردآوری اطلاعات و داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده کرده‌ایم.

### ۱. ماهیت و ویژگی‌های خیزش مردمی لیبی

منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا در دسامبر ۲۰۱۰ در پی اعتراضات انقلابی مردم تونس، شاهد آغاز دوره جدیدی در تاریخ سیاسی خود شد. دوره‌ای جدید که ویژگی بارز آن تغییر و دگرگونی نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در میان برخی از کشورهای عربی است. موج انقلاب‌های سیاسی که نخستین بار از تونس آغاز شد، در کمتر از یک ماه مصر و سپس لیبی را نیز فراگرفت. این انقلاب‌ها گرچه در هدف مشترک بود، اما در عمل بسیار متفاوت جلوه می‌نمود؛ به گونه‌ای که تحولات انقلابی و اعتراضی سال ۲۰۱۱ در لیبی هرچند متأخر و متأثر از موج اعتراضات سیاسی در تونس و مصر بود، با همسایگان غربی و شرقی خود تفاوت‌های درخور توجهی داشت.

در مصر تحصن‌های خیابانی و اعتراضات انقلابی، بیشتر از میان جوانان طبقه متوسط آغاز شد و بعد از آن نیز دامنه اعتراضات به واسطه فناوری‌های ارتباطی نوین و شبکه‌های اجتماعی مجازی گسترش یافت، اما در لیبی ماهیت اعتراضات، بیشتر از آنکه مرتبط با طبقه اجتماعی خاصی باشد، در پیوند با عنصر قبیله‌گرایی در جریان بود و نقش سران قبایل در همان مراحل نخستین اعتراضات برجسته و پراهمیت به نظر می‌رسید. به بیان دیگر، برخلاف تونس و به ویژه مصر که نهادهای مدنی به نسبت ابتدایی داشتند، در لیبی کمترین فضای ظاهری دموکراتیک و ساختار مدنی جدید وجود داشت و ساختار این کشور ماهیت قومی و قبیله‌ای داشت (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۱۱۶).



سال‌ها پیش از تحولات انقلابی جهان عرب، لیزا آندرسون<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۶ در مقاله‌ای نوشت که معمای سیاست در لیبی متکی بر نوعی ابهام در هویت ملی این کشور است. وجود هویت‌های چندگانه و گاه متضاد و نبود ایدئولوژی ملی فراگیر، ویژگی بارز در کل کشور لیبی است (Paoletti, 2011: 313). حتی ایدئولوژی انقلابی قذافی نیز نتوانست اجماع سراسری را میان همه مردم لیبی ایجاد کند و در بسیاری مواقع هویت‌های محلی جایگزین قدرتمند یک هویت ملی در تحولات لیبی به شمار می‌روند و سبب می‌شوند موتور وقایع به‌جای انجمن‌های مدنی جدید، در میان گروه‌های سنتی و قبایل قرار گیرد. اعتراضات سال ۲۰۱۱ در لیبی با وجود آنکه از همان ابتدا با حمایت استادان دانشگاهی و دانشجویان دانشگاه‌ها نیز همراه بود، اما آنچه نقش اصلی بسیج گروه‌های مخالف را بر عهده داشت، حمایت رهبران قبایل مطرح در بنغازی از مخالفان بود که توانست جایگاه گروه‌های مخالف را در میان مردم تقویت کند (Lacher, 2011: 141). در واقع ریشه جنگ داخلی سال ۲۰۱۱ در لیبی، نشأت گرفته از تقسیم تاریخی میان منطقه شرقی سرینیکا و منطقه غربی طرابلس است. شهر بنغازی به‌طور سنتی پایگاه خانواده پادشاهی پیشین و قبایل سنوسی در لیبی است که پیشتر با استقلال لیبی در سال ۱۹۵۱ و تأسیس حکومت پادشاهی لیبی قدرت را در این کشور به‌دست آورده بودند، اما کودتای بدون خونریزی سرهنگ قذافی در سال ۱۹۶۹، سبب به‌حاشیه‌راندن این خاندان پادشاهی در لیبی شد. کوتاه‌کردن دست وابستگان خاندان پادشاهی سنوسی از قدرت در مدت زمان حاکمیت قذافی، توانست مخالفان سرسختی را از این قبیله بانفوذ و مطرح در لیبی به وجود آورد. مخالفانی که به‌دلیل جایگاه شناخته‌شده قبیله خود، امکان ائتلاف با دیگر

---

۱- Lisa Anderson



قبایل نیز برای آنان آسان تر می‌شد (Tacher, 2011 : 143).

همچنین آنچه در ادامه اعتراضات انقلابی در لیبی توانست، موقعیت دشواری را برای قذافی در مقابله با مخالفانش به وجود آورد، اعلام جدایی رهبران قبایل مناطق مختلف از حکومت وی بود که بیش از پیش حاکمیت قذافی را با مشکل مواجه ساخت. شیخ فرج زُوَّیه، رهبر قبیله‌ای منطقه الزاویه، در سخنانی در یک شبکه تلویزیونی، قذافی را به قطع صادرات نفت از شهر قبیله‌ای خود در صورت ادامه سرکوب‌ها تهدید کرد. (Reuters, Feb/20/2011)

قبایل بربر<sup>۱</sup> در مناطق کوهستانی غرب لیبی و قبایل توبو<sup>۲</sup> در جنوب لیبی با ادامه اعتراضات، حمایت خود را از شورای انتقالی اعلام کردند و در جریان درگیری‌های مخالفان با نیروهای دولتی لیبی، برای کمک به مخالفان مسلح به آن‌ها پیوستند. (Ghait, 2011)

همچنین باید توجه داشت که نسبت دادن کامل اعتراضات به عوامل قومی و قبیله‌ای در لیبی دیدگاهی سطحی نگر است، همان‌گونه که نمی‌توانیم نقش این عوامل قبیله‌ای را نادیده بگیریم. در واقع در تحلیل وقایع اعتراضی لیبی هرچند نقش مؤلفه‌های قومی برجسته و مهم است، اما تنها عامل مطرح نیست. از سوی دیگر ویژگی قبیله‌گرایی، به نسبت یکسان در سراسر لیبی نقش آفرین نبوده است. برای نمونه، هرچند در طرابلس روابط خانوادگی و قبیله‌ای مسلط بر ساختار سیاسی و اداری است و قبایل قریان<sup>۳</sup> زاویه<sup>۴</sup> و وارفلاح<sup>۵</sup> نفوذ انکارناپذیری در این منطقه دارند، اما در مقابل در سرینیکا،

۱- Berber .

۲- Toubou .

۳- Gharyan .

۴- Zawiyah .

۵- Warfallah .



چه در زمان عثمانی و چه در زمان سنوسی‌ها، قدرت ادارات و مؤسسه‌های سیاسی و اقتصادی دولتی به‌طور معمول بر روابط قبیله‌ای غالب بوده است (Paoletti, 2011: 313).

در خصوص قبیله‌گرایی در لیبی باید به دو زمینه اصلی توجه کنیم: نخست، آنچه بستر اصلی و عامل ایجاد مفهوم قبیله‌گرایی در لیبی می‌تواند به شمار رود، مرتبط با ویژگی جغرافیایی و پیش‌زمینه تاریخی این کشور و شرایطی است که جامعه لیبی امروز را به وجود آورده است؛ دومین عاملی که در ارتباط با قبیله‌گرایی در لیبی مورد توجه است، آن دسته از عواملی است که با بازتولید فرهنگ قبیله‌گرایی در تاریخ جدید لیبی، سبب ادامه یافتن پیوندهای قومی و وفاداری‌های قبیله‌ای در این کشور شده است؛ عوامل دسته دوم را در قالب ساختار اجتماعی جدید لیبی بررسی خواهیم کرد. منظور از ساختار اجتماعی جدید لیبی، ساختار قبیله‌محوری است که در دوران قذافی و به‌ویژه در نزدیک به دو دهه آخر حکومت او شکل گرفت. همچنین ساختار اجتماعی جدید لیبی نه به‌صورت مستقل، بلکه خود متأثر از دو دسته کلی از سیاست‌های قذافی توانست به بازتولید و تقویت دوباره نقش قبایل در بافت درونی لیبی کمک کند: نخست، سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرا و دولت‌محور در لیبی که همیشه به‌عنوان سدی محکم، بازدارنده توسعه بخش خصوصی شد؛ دوم، سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت در حوزه قدرت سیاسی به‌وسیله ایجاد شوراها یا در واقع نهادهای تابع دولت در شهرها با نمایندگی سران قبایل.

در این جا باید به این نکته توجه کنیم آنچه به‌عنوان مفهوم قبیله در لیبی، به‌ویژه در دو دهه آخر حکومت قذافی مورد تأکید است، مفهومی متفاوت و کاملاً مجزا از مفهوم قرون وسطایی قبیله است. تأکید بر قبیله در لیبی



معاصر، تأکید به عنوان سازمانی اجتماعی است. در حقیقت سنت‌های قبیله‌ای در مفهوم قبیله، منبع شناخت و هویت گروه خودی از گروه غیرخودی است که این سنت‌ها جهان سیاسی و اجتماعی مجزایی را برای فرد براساس تعلقش به گروه خود در مقابل دیگر گروه‌ها تعریف می‌کند. ۱۴۰ قبیلهٔ مختلف در لیبی جامعه تصور شدهٔ خود را با ارزش‌ها و عادت‌های اخلاقی و فرهنگ متفاوت در مقابل دیگر گروه‌ها می‌شناسند (Hüsken, 2012: 5).

### ۱-۱- زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی قبیله‌گرایی در لیبی: عوامل بسترساز

لیبی از زمان استقلال خود در سال ۱۹۵۱ و تشکیل پادشاهی لیبی و بعد از آن در دوران حاکمیت سرهنگ قذافی و حتی در دوران پس از او، تنها بخشی از سرزمین آن زیر نفوذ کامل حکومت مرکزی بوده است و بخش دیگر اعم از شرق یا غرب این کشور با توجه به نوع حاکمیت وقت، همواره نخواست‌ه‌اند به سلطهٔ کامل دولت تن دهند و درگیری‌های‌شان با حکومت مرکزی و نپذیرفتن دولت ادامه داشته است. از زمان تأسیس کشور پادشاهی لیبی به رهبری ملک ادریس در شهر بنغازی در شرق لیبی، این قبایل ساکن در غرب بودند که حاکمیت وی را مورد چالش قرار می‌دادند و بعد از او با تشکیل جمهوری سوسیالیستی لیبی به وسیلهٔ سرهنگ قذافی این اهالی قبایل شرقی بودند که دولت قذافی را با شورش‌های داخلی مواجه می‌ساختند.

نگاهی کلی به منطقهٔ باستانی لیبی تسلط فنیقی‌ها، کارتاژها، یونانی‌ها، رومی‌ها، وندال‌ها و حاکمیت بیزانس در این منطقه را نشان می‌دهد. همین تنوع حاکمیت‌های گوناگون در طول تاریخ باستانی لیبی خود گویای چند قومی بودن این منطقه از زمان‌های گذشته است. تاریخ لیبی جدید، با ورود اعراب مسلمان در قرن هفتم هویت امروزی می‌یابد. اعرابی که ترکیب چند



پاره لیبی را به نفع خود متحول کردند. حاکمیت خلفای اسلامی نه تنها توانست صحراهای خشک سواحل مدیترانه‌ای لیبی را به دارالسلام پیوند زند، بلکه نژاد بیشتر مردمانش را عرب و زبانشان را نیز عربی ساخت. با جود این، لیبی به دلیل مسافت طولانی‌اش با دارالخلافه، کمتر مورد توجه خلفا قرار می‌گرفت. حتی کشورگشایی ترکان مسلمان عثمانی در اوایل قرن شانزدهم نیز نتوانست قبایل صحراگرد لیبی را در نظر سلاطین آورد و لیبی تا قرن نوزدهم همچنان به صورتی نیمه خودمختار زیر سلطه امپراتوری مسلمانان باقی ماند (Ahmida, 2005: 5). از زمان تسلط عثمانی‌ها بر ایالت‌های لیبی در سال ۱۵۱۱ و بعد از آن، خاندان اولاد محمد در فزان و خاندان سنوسی در سرینیکا و صحارا دارای حاکمیت محلی بودند که در بیشتر موارد تحرکاتشان از سوی عثمانی‌ها نادیده گرفته می‌شد. مسئله کم‌اهمیت‌انگاری لیبی نزد خلفای عثمانی از دلایل تاریخی است که سبب شده بود شیوه زندگی ابتدایی قبایل طی چندین قرن با کمترین ارتباطات با دنیای پیرامون خود، بدون تغییر ادامه یابد. تنها در اواخر قرن نوزدهم و در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ بود که خلافت عثمانی به دنبال تلاش برای کاهش نفوذ سران قبیله‌ای درآمد. این کار به دلیل افزایش حضور ناوگان تجاری فرانسوی و بریتانیایی در سواحل بنغازی و طرابلس صورت می‌گرفت که منجر به تأسیس بازارهای جدید و رونق بازرگانی در این دو شهر شده بود. اقتصاد مبادله‌ای رو به رشد در این ایالت‌ها همراه با به دست آوردن قدرت اقتصادی حاصل از بازارهای جدید توسط رهبران قبایل برجسته و به تبع آن سبب قدرت‌یابی قبایل در آن مناطق شد؛ بنابراین دولت عثمانی اراده خود را برای کاهش حضور رهبران قبیله‌ای در بازارهای جدید قرار داد؛ به‌ویژه در اوایل قرن بیستم همه تلاش خود را برای حذف سران قبیله‌ای از بازارها و کنترل بندرگاه‌ها به کار گرفت، اما





ضعف دولت عثمانی و حمایت تاجران فرانسوی و بریتانیایی از رهبران قبایل سبب شد نه تنها نقش رهبران قبایل در ساختار اقتصادی لیبی کاهش نیابد، بلکه سران قبایل با کسب قدرت مالی بیشتر، جایگاه مستحکم‌تری را نسبت به حکومت مرکزی در قلمرو عثمانی‌ها به دست آورند. با هجوم نیروهای ایتالیایی در سال ۱۹۱۱ به لیبی، این کشور از امپراتوری اسلامی جدا شد و به صورت سرزمینی مستعمره درآمد. سرزمینی گسترده که تنها وجه اشتراکش با مناطق گوناگون، وجود اتحاد‌های قبیله‌ای در نقاط مختلف آن بود و ایتالیا را مواجه با نیروی اجتماعی قدرتمندی به نام قبیله کرد. این نیروی اجتماعی قدرتمند، ابزار کارآمدی را در اختیار بریتانیا برای ضربه زدن به منافع دشمنان ایتالیایی قرار داد و دولت بریتانیا بیشترین کوشش را برای حفظ انسجام داخلی قبایل در راستای اهداف خود به کار برد (Thompson, 2009: 2). سال‌های استعمار لیبی توسط ایتالیا، سال‌های مبارزهٔ قبایل علیه نیروهای بیگانه ایتالیایی بود. جنگ‌های ضد استعماری قبایل بومی لیبی، بیشتر با حمایت و پشتیبانی مادی نیروهای فرانسه و بریتانیا در قالب حمایت از بازرگانان دنبال می‌شد (Thompson, 2009: 10). در این سال‌ها حمایت هم‌زمان دولت عثمانی و نیروهای بریتانیایی از رهبری قبیلهٔ سنوسی در سرینیکا، موقعیت قبیله‌ای قدرتمندی را از این قبیله در بنغازی به وجود آورد. این جایگاه قدرتمند قبیله‌ای، بنغازی را بیش از پیش به سوی چندقطبی شدن قبایل در سال‌های بعد سوق داد و به تأسیس دو حاکمیت موازی ایتالیایی‌ها و سنوسی‌ها در سرینیکا منجر شد (Paoletti, 2011: 314). عملیات جنگی ایتالیا برای تصرف لیبی نه سال به طول انجامید و سرانجام در سال ۱۹۲۱، با اعدام عمرمختار رهبر قیام علیه استعمار، ایتالیا موفق به کنترل تدریجی ایالت سه‌گانهٔ سرینیکا، فزان و طرابلس شد و تا جنگ جهانی دوم آن‌ها را در اختیار داشت. ولی سرانجام با فشار گروه‌ها و



رهبران ملی‌گرای جهان عرب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۹، اعلامیه لزوم استقلال لیبی را تا پیش از فرارسیدن سال ۱۹۵۲ صادر کرد و لیبی اولین و تنها کشور استقلال‌یافته از راه مجمع عمومی سازمان ملل متحد شد. (Thompson, 2009: 78)

هم‌زمان با استقلال لیبی، ملک ادريس، پادشاه مؤسس این کشور تلاش کرد تا خود را به‌عنوان نماینده قبایل عمده و خانواده‌های قدرتمند نشان دهد. تلاش ملک ادريس برای هماهنگ‌کردن موقعیت خود میان سه ایالت خودمختار سرینیکا، فزان و طرابلس، تلاش به‌نسبت موفقیت‌آمیزی بود که توانست تا اندازه‌ای جایگاه برتر دولت ملی تازه تأسیس را میان ایالت‌ها به ثبات کوتاه مدتی برساند. با وجود این، از آنجا که موقعیت دولت مرکزی متکی بر موقعیت قبیله‌ای و جایگاه برجسته خاندان سنوسی‌ها در میان دیگر قبایل بود، این مسئله تا اندازه‌ای دولت مرکزی را در برابر حوادث آینده داخلی آسیب‌پذیر می‌کرد. افزایش حساسیت در جامعه قبیله‌ای لیبی، نسبت به اقدامات خاندان پادشاهی از زمانی شدت گرفت که در سال ۱۹۵۹، لیبی با کشف و بهره‌برداری از نفت دارای درآمدهای سرشار شد و تولید ناخالص ملی رشد قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرد. از این زمان به بعد بهره‌برداری از منابع نفتی همراه با افزایش نارضایتی و سوءظن مردم و در رأس آنان رهبران قبایل دیگر نسبت به خاندان پادشاهی بود، نارضایتی‌هایی که زمینه را برای کودتای آرام گروهی از افسران نظامی به رهبری معمر قذافی در سال ۱۹۶۹ فراهم آورد. (Paoletti, 2011: 315-316)

شکل‌گیری زندگی قبیله‌ای بیش از آنکه نتیجه تاریخ سیاسی لیبی باشد، برگرفته از عوامل جغرافیایی این کشور است. از نظر جغرافیایی سرزمین لیبی متشکل از کویرهای وسیع است. تنها ۵ درصد از خاک لیبی قابل کشت است



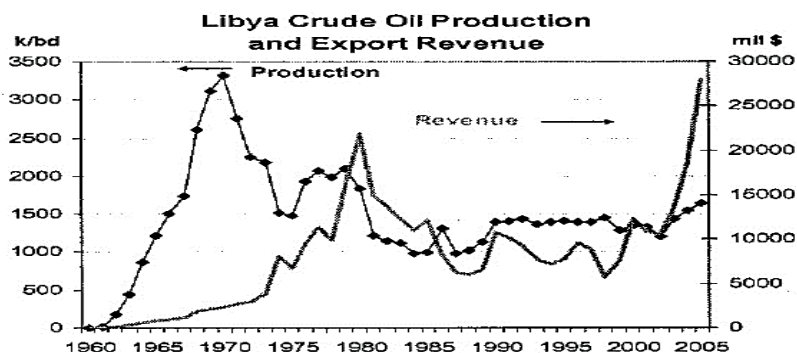
و میزان بارش سالانه باران در ایالت‌های جنوبی فزان و سرینیکا کمتر از ۱۰ میلی متر است. وجود کویرهای پهناور میان سه ایالت، عامل مهمی بود که ارتباط میان ایالت‌ها را بسیار محدود می‌ساخت. وضعیت جغرافیایی لیبی از عواملی است که سبب شده نوعی گرایش به منطقه‌گرایی و خودانزوایی، حتی از دوران گذشته در میان اقوام گوناگون این کشور وجود داشته باشد. همین عادت تاریخی به نوعی دیگر سبب شده بود تا قبایل به مرور زمان نتوانند حاکمیت غیر از خود را بر سرزمین زیر نفوذشان بپذیرند و تنها حکومت رهبران قبیله خود را مشروع بدانند، موضوعی که به استمرار تاریخی قبیله‌گرایی در لیبی کمک کرد و سال‌ها مانع تحول در نوع زندگی مردمان این سرزمین شد. (Ahmida, 2005: 3)

#### ۱-۲- ساختار اجتماعی نوین لیبی: عوامل تقویت‌ساز

نگاه کلی به وضعیت لیبی از دهه ۱۹۷۰ به بعد، حاکی از آن است که قبیله‌گرایی با وجود رشد درآمدهای نفتی، رشد اقتصادی و به تبع آن رشد شهرنشینی و افزایش جمعیت شهرها، همچنان ویژگی غالب در بافت اجتماعی این کشور حتی در میان شهروندان شهرهای بزرگ مانند بنغازی و طرابلس بوده است. از سال ۱۹۵۹ که بهره‌برداری تجاری نفت با توانایی تولید ۱۷۵۰۰ بشکه در روز آغاز شد، این میزان مداوم در حال افزایش بوده است.



نمودار ۱: میزان تولید و درآمد حاصل از صادرات نفت خام لیبی در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۵



Source: Country Economic Report, 2011

در حالی که در سال ۱۹۶۶ میزان تولید نفت لیبی ۱/۵۷ میلیون بشکه در روز بوده است در سال ۱۹۷۰ تولید نفت خام به ۳/۳۸ میلیون بشکه در روز رسیده است (Hauett, 2004: 30). در سال ۱۹۷۰ کشف منابع گاز طبیعی سبب شد تا لیبی صادرات گاز به ایتالیا را آغاز کند. از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ به بعد، میزان درآمد حاصل از فروش نفت در بدترین شرایط، دو برابر درآمد حاصل در دهه‌های پیش از این بود. این افزایش درآمد در همه دوره حکومت قذافی، امکانات وسیعی را در اختیار دولت قرار داد.

بر همین اساس بنابر افزایش درآمد، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی لیبی بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ عدد ۲/۸ بوده است که در مقایسه با نرخ استاندارد بین‌المللی نرخ قابل قبولی است. در حالی که میزان درآمد سرانه در لیبی در اوایل دهه ۱۹۵۰، ۴۰ دلار به ازای هر نفر بوده است در سال‌های بعد با رشد قابل توجه درآمد سرانه، این میزان به ۱۰۱۸ دلار در سال ۱۹۶۶ و ۱۷۶۶۸ دلار در سال ۲۰۰۰ و ۵۰۶۹۳ دلار در سال ۲۰۰۵ به ازای هر نفر رسید.



مجموع این آمارها در کنار افزایش شهرنشینی و مهاجرت به شهر به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۰، ۷۸ درصد جمعیت را مردم شهرنشین تشکیل می‌دادند و همچنین نرخ باسوادی ۸۹ درصدی که بالاترین نرخ باسوادی در شمال آفریقا به حساب می‌آید، گویای تغییر ساختار اجتماعی کشور لیبی به نسبت دهه نخستین پس از استقلال است و کمتر می‌توان انتظار تداوم وابستگی‌ها و پیوندهای سنتی قومی و قبیله‌ای در این کشور را داشت. (Country Economic Report, 2011) اما با وجود رشد کیفی جمعیت و تحول در ساختار اقتصادی و اجتماعی، شاهد ایفای نقش مؤلفه‌های قبیله‌ای در این کشور در جریان تحولات انقلابی سال ۲۰۱۱ بودیم. تداوم و نقش آفرینی مؤلفه‌های قبیله‌ای در تحولات سال ۲۰۱۱ لیبی، علاوه بر آنکه ناشی از زمینه‌های تاریخی و طبیعی باشد، نشأت گرفته از سیاست‌هایی بود که در دوران قذافی دنبال شد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱-۲-۱- سیاست‌های اقتصادی در قالب اقتصاد کاملاً دولتی و رشد نکردن بخش خصوصی

نخستین عاملی که می‌توانیم در ارتباط با تداوم ساختار اجتماعی قبیله‌محور در لیبی بیان کنیم وجود اقتصاد دولتی قدرتمند و توسعه نیافتن بخش خصوصی است. اقتصاد دولتی قدرتمندی که به صورت غیرمستقیم مانعی جدی در جهت رشد و ایجاد هویت‌های فرامحلی و اجتماعی جدید شد. در حقیقت اقتصاد کاملاً دولتی در لیبی، همراه با رشد نکردن و نبود شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی سبب شد تا سطح و نوع ارتباطات در این کشور نوعی بازماندگی از تحولات ارتباطی جدید را تجربه کند (African Development Bank, 2010). شبکه‌های زیرساخت ارتباطی با عقب‌ماندگی فزاینده‌ای در کنترل کامل دولت قرار داشت. در سال ۲۰۱۰ از جمعیت شش و نیم میلیونی لیبی



فقط ۵ درصد کاربر اینترنت بودند. در کنار فقر شبکه‌های ارتباطی جدید در لیبی، همچنین در این کشور تا سال ۲۰۰۷، همه شش شبکه تلویزیونی و رادیویی در انحصار و مالکیت دولتی بودند و فقط در این سال بود که دولت لیبی با ارائه مجوز فعالیت به یک شبکه ماهواره‌ای خصوصی، امکان فعالیت برای تنها شبکه تلویزیونی غیر دولتی را با نظارت کامل دولت فراهم آورد (The World Factbook, 2010). گسترش فناوری‌های نوین ارتباطی در لیبی از عواملی است که سبب شد تا سطح روابط اجتماعی مردم در این کشور در سطح هویت‌های قبیله‌ای و قومی در جامعه باقی بماند و کمتر شاهد تحول و پیشرفت در سطح ارتباطات خارج از قبایل باشیم. شایان توجه اینکه منظور از قبایل فقط قبیله‌های کوچ‌رو و صحرائشین نیست، بلکه مفهوم قبیله در اینجا مفهومی عام و گسترده است که شامل گروه‌های قومی و قبایل ساکن در شهرها نیز خواهد بود به گونه‌ای که مناطق شهری حتی در شهرهای بزرگ لیبی نیز بر اساس محلات قبیله ساکن و غالب در آن منطقه تقسیم می‌شوند. این امر سبب استمرار هویت‌های سنتی و قومی و شکل‌نگرفتن هویت‌های فرامحلی جدید شد.

#### ۱-۲-۲- سیاست‌های اجتماعی و رویکردهای دولت قذافی به قبایل

به قدرت رسیدن قذافی در سال ۱۹۶۹، نشانه آغاز راهی جدید در این کشور بود. سرهنگ قذافی که خود از قبیله کوچک قذافا بود، در دو دهه آغازین حاکمیت، سعی خود را بر کم‌رنگ کردن نفوذ رهبران قبایل در شهرها و مناطق متمرکز کرد (Rozsa, 2011: 6).

کشف کودتایی ناموفق در سال ۱۹۷۰ یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن قذافی علیه او توسط احمد الزبیر السنوسی، از خویشاوندان پادشاه مخلوع لیبی، ترس از قدرت گرفتن رهبران قبایل و احتمال اتحاد قبایل دیگر با



قبیله پادشاهی پیشین که در زمان قذافی قبیله مخالف حکومت به شمار می‌رفت، شکل‌گیری جریان‌های مخالف دولت که بیشتر آن‌ها وابسته به نظام پادشاهی بودند، مانند کنگره ملی مردم لیبی، جبهه ملی رهایی لیبی و اتحادیه مشروطه مردم لیبی در داخل و خارج از کشور و در بیانی کلی امکان مقاومت و سرسختی نخبگان و رهبران قبیله‌ای در برابر تغییراتی که قذافی با توجه به ایدئولوژی سوسیالیسم اسلامی خود، در ساختار سیاسی و اجتماعی لیبی به دنبال آن بود، قذافی را بر آن داشت تا در برنامه‌ها و سیاست‌های خود در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ جایگاه پایین‌مرتبه‌ای را برای رهبران قبیله‌ای در نظر بگیرد (International Crisis Group, 2012).

قذافی در همان سال‌های اولیه حاکمیت خود، با تغییر تقسیمات اداری و سیاسی کشور لیبی که براساس پراکندگی جغرافیایی قبایل شکل گرفته بود، در عمل گام بلندی را برای کاهش نفوذ قبایل دنبال کرد. تا قبل از قدرت‌گیری قذافی، لیبی به سه منطقه بزرگ تاریخی تریپولیتانیا<sup>۱</sup> در غرب، سیرنایکا<sup>۲</sup> در شرق و فزان<sup>۳</sup> در جنوب تقسیم می‌شد. این تقسیم تاریخی در لیبی بر اساس موقعیت جغرافیایی و جایگاه قبایل عمده در هر منطقه به وجود آمده بود. قذافی با ایجاد استان‌های جدید در لیبی و تغییر در سلسله مراتب اداری لیبی و جایگزینی نیروهای وفادار به انقلاب به‌جای مقاماتی که موقعیت اداری‌شان مرتبط با جایگاه قبیله‌شان بود، سعی در به‌حاشیه کشاندن قبایل کرد. (Hüsken, 2012: 4) بیشترین نگرانی و برنامه‌های ضد قبیله‌ای قذافی در این سال‌ها، مربوط به قبایل ساکن در مناطق شرقی یا همان منطقه تاریخی سیرنایکا بود که شهر بنغازی به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهر

۱- Tripolitania .

۲- Cyrenaica .

۳- Fezzan .



این منطقه به شمار می‌رفت. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ تلاش‌ها و برنامه‌های قذافی برای انتخاب نیروهای جوان انقلابی از منطقه شرقی لیبی، با هدف کم‌رنگ و بی‌اثر کردن تعلقات قبیله‌ای نیروهای این منطقه با شکست روبه‌رو شد. به تبع آن در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و حتی پیش از آن رفتارهای مقاومت گونه در میان قبایل، اجتماعات شهری و گروه‌های اسلام‌گرا در بنغازی و دیگر شهرهای شرقی افزایش یافت. به‌شکلی که خبر شورش‌های محلی محدود یا دستگیری گروه‌های زیرزمینی مخالف هر از چندی دولت را در طرابلس نگران می‌ساخت. (Stepak, 2011: 37)

با وجود برنامه‌های ضد قبیله‌ای قذافی در دو دهه نخست، اما او در سال‌های بعد، در رویکرد داخلی خود نسبت به قبایل تغییراتی اساسی به وجود آورد. در حقیقت سیاست‌های ضد قبیله‌ای دولت لیبی در همان سال‌های دهه ۱۹۸۰، آشکارا تناقض‌های خود را با زمینه و بستر اجتماعی و فرهنگی جامعه لیبی نمایان کرد. افزایش فعالیت گروه‌های مخالف در داخل کشور به‌ویژه مخالفان اسلام‌گرا مانند اخوان المسلمین لیبی که بنغازی را مقر اصلی فعالیت‌های خود کرده، و در فرصت پیش‌آمده به‌سوی عضوگیری قبیله‌ای فعالیت‌های خود را گسترش داده بودند، شکل‌گیری گروه‌های جهادی کوچکی که برای اولین بار در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به رهبری یک شیخ یا رهبر قبیله‌ای کوچک با عقاید افراطی شکل می‌گرفتند و طرفدار حمله‌های مسلحانه با عنوان جهاد علیه نظام اداری جدید بودند، در کنار شب‌نامه‌هایی که همراه با جلسات مخفی مخالفان ملی‌گرا، حجم آنان رو به افزایش بود و همچنین گسترش تلاش‌های مخالفان حکومت در خارج از کشور که پیوندهای ارتباطی خود را با مخالفان داخلی نیز افزایش داده بودند، قذافی را به‌سوی تغییر جهت‌گیری‌های قبلی خود علیه قبایل متمایل ساخت (International





(Crisis Group, 2010). واکنش حکومت لیبی به فعالیت‌های روزافزون مخالفان تبعیدی که جایگاه‌شان در داخل کشور تقویت می‌شد، در دو جهت دنبال شد. از سویی در دههٔ ۱۹۸۰ حکومت قذافی اقدام به انجام عملیات‌های ترور و بمب‌گذاری در خارج از کشور و تهدید مخالفان کرد. از سوی دیگر در ایجاد شبکه‌ای حمایتی از قبایل در داخل کشور کوشید. در آوریل ۱۹۸۴ شلیک فردی مسلح از درون سفارت لیبی به طرف جمعیت لیبیایی که اقدام به تظاهرات علیه دولت لیبی جلوی سفارت این کشور در لندن کرده بودند، سبب کشته‌شدن یک زن پلیس لندن شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۶ دولت لیبی متهم به بمب‌گذاری در یک کلوپ شبانه در برلین شد. در سال ۱۹۸۷ بمب‌گذاری در انیس کیلن در ایرلند شمالی منجر به تلفاتی شد که قربانیان آن از قذافی ادعای غرامت داشتند. این اقدامات حکومت لیبی در خارج از خاک این کشور علاوه بر آنکه هشدارهای روشنی علیه منافع غرب بود، پیام آشکاری نیز به مخالفان لیبیایی بود که در خارج از مرزهای کشور خود علیه قذافی در حال فعالیت بودند. دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اوج سال‌های وحشت‌آفرین برای مخالفان خارج‌نشین قذافی بود. بنابراین قذافی در این سال‌ها سیاست تهدید و هراس‌افکنی را در برابر مخالفان تبعیدی اجرا کرد. از سوی دیگر هم‌زمان در داخل، سیاست بهره‌گیری و بازگشت به‌سوی ارزش‌های قبیله‌ای را دنبال کرد. در حقیقت هرچند که تا پیش از این سیاست‌های حذفی قبایل در لیبی، به ضرر جایگاه مشروعیتی او در داخل منجر شده بود و در مقابل پایگاه مخالفان داخلی و خارجی را مستحکم‌تر کرده بود، پس از این، یعنی در دههٔ ۱۹۹۰ قذافی دل‌جویی از رهبران قبایل را در دستور کار خود قرار داد. برنامه‌های حکومت در لیبی در دههٔ ۱۹۹۰ در جهت نزدیکی و تقویت پایگاه مشروعیتی خود در میان قبایل لیبیایی، رویکرد



جدیدی را نسبت به جایگاه قبایل از سوی دولت به وجود آورد که منجر به پررنگ شدن نقش رهبران قبایل در بافت اجتماعی شد.

این تنها عوامل داخلی و افزایش روزافزون تحرک مخالفان قذافی نبود که وی را در دهه‌های بعد به سوی نزدیک شدن به رهبران قبایل سوق می‌داد، بلکه مجموع عوامل خارجی نیز سبب شد تا قذافی در سیاست‌های داخلی خود از جمله جهت‌گیری‌های ضدقبیله‌ای حاکمیت، تجدید نظر کند. این عوامل خارجی سبب حرکت بیشتر لیبی به سوی انزوای دیپلماتیک از سوی غرب شد. با توجه به این وضعیت بود که قذافی علاوه بر پیگیری سیاست خارجی جدید در نزدیکی بیشتر به دولت‌های آفریقایی، به تبع آن در داخل نیز در جهت بهبود موقعیت خود به عنوان رهبری آفریقایی و حامی قبایل قدم برداشت.

آنچه به عنوان نخستین بحران در سیاست خارجی لیبی در دهه ۱۹۸۰ نمود پیدا کرد، در پی انفجاری مرگبار در سال ۱۹۸۶ در آلمان غربی رقم خورد. ده روز بعد از این بمب‌گذاری، در رستورانی که محل آمدوشد نیروهای آمریکایی در برلین بود و در پی آن دولت لیبی متهم به حمایت از بمب‌گذاران شده بود، ۶۶ هواپیمای جنگنده آمریکایی طرابلس پایتخت لیبی و بنغازی دومین شهر بزرگ این کشور را بمباران کردند. هرچند رونالد ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحده، در آن زمان نابودی چندین هدف نظامی در خاک لیبی را در توجیه حملات شبانه نیروهای آمریکایی بیان کرد، اما در جریان این حمله، برخی مناطق مسکونی به همراه اقامتگاه قذافی در طرابلس آسیب دید و فرزندخوانده او نیز کشته شد. ایالات متحده بعد از اجرای بمب‌گذاری سال ۱۹۸۶ و حملات هوایی شبانه به طرابلس و بنغازی، تلاش خود را برای به انزواکشاندن لیبی در صحنه بین‌الملل شتاب بخشید. ریگان در سخنرانی



تلویزیونی، آشکارا از متحدان خود در اروپای غربی و دیگر نقاط جهان، انزوای بین‌المللی لیبی را درخواست کرد و تحریم‌های یک‌جانبه‌ای را شدت بخشید که از سال‌های گذشته علیه بخش‌های تجاری و بازرگانی و به‌ویژه بخش انرژی لیبی اجرایی کرده بود. اما آنچه سبب شد مسئله تحریم لیبی، به‌عنوان موضوع مورد بررسی در شورای امنیت قرار گیرد، حادثه لاکربی در سال ۱۹۸۸ بود. این حادثه در پی انفجار هواپیمای آمریکایی بر فراز دهکده لاکربی در اسکاتلند رخ داد که منجر به کشته‌شدن ۲۷۰ سرنشین آن شد. بعد از ماجرای لاکربی، ادعای ایالات متحده و بریتانیا مبنی بر حمایت مستقیم رهبری لیبی از متهمان، همراه با درخواست شورای امنیت ملل متحد از رهبر لیبی برای تحویل متهمان و همکاری با بازرسان پرونده لاکربی و پرداخت غرامت به خانواده‌های قربانیان، سبب شد، موضوع تحریم دارایی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در بخش انرژی لیبی از طرف سازمان ملل متحد در قالب قطعنامه ۸۸۳ شورای امنیت در نوامبر ۱۹۹۲ تصویب شود.

هرچند فشار خارجی ناشی از تشدید اختلافات لیبی و آمریکا در دهه ۱۹۹۰ روند رو به افزایشی را شاهد بود و با اعمال تحریم‌های تجاری و محدودیت سرمایه‌گذاری در بخش انرژی توسط شورای امنیت، هزینه‌های سنگینی را نیز بر دولت تحمیل می‌کرد، اما آنچه در آغاز دهه ۱۹۹۰، به انزوای بین‌المللی لیبی بیشتر دامن زد، فروپاشی اتحاد شوروی بود، که سبب از میان‌رفتن مهم‌ترین حامی ایدئولوژیک لیبی شد. روابط سیاسی لیبی با اتحاد شوروی در بیشتر موارد در جهت خریدهای تسلیحاتی گسترده از این کشور همراه با حضور و استفاده از مستشاران شوروی در لیبی دنبال می‌شد. با توجه به همین موضوع نیز فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، خلأ اساسی را برای تأمین نیازهای دفاعی و تسلیحاتی لیبی به وجود آورد.



هم‌زمان با فروپاشی اتحاد شوروی و شدت‌گرفتن اختلافات لیبی و غرب به رهبری آمریکا که همراه با اعمال تحریم‌های سازمان ملل متحد علیه لیبی بود، قذافی نیز راه جدیدی را در سیاست خارجی خود دنبال کرد. از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، رهبر لیبی با افزایش اختلافات با دیگر کشورهای عربی و همچنین نیاز به روابط اقتصادی در حوزه‌های جدید به دلیل تحریم‌های شورای امنیت، نگاه خود را متوجه همسایگان آفریقایی خود کرد (Ibra-him, 2009: 4-7). از این زمان به بعد قذافی خود را به‌عنوان رهبری بزرگ در آفریقا عنوان کرد. این موقعیت جدید برای قذافی نمی‌توانست بدون توجه به سنت‌های عمومی قاره‌ای باشد که بیشترین تنوع قبیله‌ای را دارد. در سال ۱۹۹۳ رژیم قذافی شوراهای رهبری اجتماعی مردمی را تشکیل داد. این شوراها با نمایندگی رسمی رهبران قبیله‌ای سبب بازگشت قبیله به عرصه سیاسی لیبی شدند. اعضای این شوراها رهبران قبایل برجسته و مهمی بودند که از سوی قذافی به عضویت در شورا منصوب می‌شدند. در راستای تغییر نگرش حکومت قذافی نسبت به قبایل از دهه ۱۹۹۰ به بعد و بر اساس اختیاراتی که اعضای شوراهای مردمی داشتند، در مواردی حتی درآمدهای نفتی لیبی در سطح محلی را رهبران قبایلی که عضو شورای مردمی نیز بودند تقسیم می‌کردند (Hüsken, 2012: 4). در هر صورت حضور اعضای قبایل در شوراهای مردمی فرصت با ارزش و مفیدی برای مشارکت در امور سیاسی هر چند محدود در حکومت دیکتاتوری سرهنگ قذافی به شمار می‌آمد. پذیرش همین جایگاه محدود برای قبایل کافی بود تا در کنار فقر ارتباطات جدید و گسترش نیافتن رسانه‌های ارتباط جمعی متأثر از سیاست‌های تمرکزگرایانه دولتی در دهه‌های گذشته، بار دیگر محوریت رهبران قبیله‌ای در ساختار اجتماعی لیبی به مانند دوران پیش از حکومت قذافی افزایش



یابد. علاوه بر این گسترش نیافتن و محدودیت انجمن‌ها و نهادهای مدنی و غیردولتی در لیبی در دهه متهدی به انقلاب سال ۲۰۱۱ در کنار برتری و استیلای نظام قبیله‌ای در شهرها، وسعت عمل و فضای کافی را برای فعالیت رهبران قبیله‌ای در مناسبت‌ها و مراسم و حتی بسیج مردم به وجود می‌آورد. بر اساس مطالعات صورت گرفته، مردم در جامعه لیبی دو نوع امنیت اجتماعی داشته‌اند. امنیت اجتماعی حاصل قوه قهریه دولتی و امنیت حاصل از محافظت و طرفداری اعضای قبایل از یکدیگر. امنیت شهروندان لیبیایی متأثر از عضویت در قبیله سبب ایجاد شبکه امنیت گسترده‌ای بود که هر عضو قبیله از آن برخوردار می‌شد. این شبکه امنیتی قومی با وجود آنکه در مواردی منجر به کشمکش‌ها و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای در شهرها نیز می‌شد، اما دولت به صورت غیر رسمی این کارویژه قبایل را به رسمیت می‌شناخت (BTI، 2012: 19). این کارویژه امنیتی، به دلیل ماهیت اختلاف‌افزایی خود میان قبایل، در بیشتر موارد سبب اتحادنداشتن قبایل علیه دولت می‌شد، موضوعی که مطلوب دولت قذافی بود.

از اواخر دهه ۱۹۹۰، با شکل‌گیری جریان‌های اصلاح‌طلبانه درون رژیم و نزدیک به سیف‌الاسلام فرزند قذافی، برنامه ملاقات‌های دولتی با رهبران قبیله‌ای نیز دنبال شد. روابط قبایل با حکومت از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد بیشتر با اعطای امتیاز و بخشش‌های دولتی تقویت می‌شد. وابستگی قبیله‌ای در دهه نخستین قرن بیست و یکم، به وسیله سیستم تعیین مقامات رسوخ کرد. این سیستم مزایایی را برای مردم از راه هم‌پیمانی قبایل با رژیم در بر داشت. بدین صورت که پست‌ها به آن دسته از قبایل مهمی اختصاص می‌یافت که بیشترین نزدیکی را به حاکمیت داشتند. این قبایل در موافقتی غیر رسمی در پست‌های موجود قرار می‌گرفتند. در پی نوسازی سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴



لیبی، رژیم بر اعتماد خود نسبت به قبایل ادامه داد (International Crisis Group, 2010). این وضعیت توانست با کمک کمیته‌های اجتماعی محلی، قبیله را از مؤسسه‌ای غیر رسمی در فرایند سیاسی تبدیل به شریک رسمی حاکمیت کند، وضعیتی که تا انقلاب سال ۲۰۱۱ ادامه یافت.

با وجود آنکه قذافی توانست در دوره‌ای بخشی از نخبگان قبیله‌ای را به سوی دولت جذب کند، اما در حقیقت همچنان شکاف‌های فروملی و قومی میان اقوام و قبایل از یک سو و از سوی دیگر قبایل و حکومت را حفظ کرد. در واقع نگرش مثبت حکومت به جایگاه قبایل که با شرکت دادن رهبران قبیله‌ای در بخشی از بدنه حکومت با عنوان شوراهای مردمی دنبال شد، تنها توانست در کوتاه‌مدت میزان کمی از رضایت‌مندی از عملکرد دولت را در جامعه عمدتاً قبیله‌گرا ایجاد کند، اما از آنجا که شوراهای مردمی حوزه اختیارات محدود و در واقع ناتوان از بهبود شرایط پیشین داشتند، همچنان تبعیض‌های دولتی میان مناطق شرقی - غربی لیبی ادامه یافت.

## ۲. کارکرد اقوام و قبایل لیبی در خیزش مردمی سال ۲۰۱۱

هم مخالفان قذافی و هم طرفداران او در جریان اعتراضات سال ۲۰۱۱، تلاش بی‌وقفه‌ای را در جهت همکاری و ائتلاف با رهبران قبایل برجسته با برگزاری کنفرانس‌ها و جلسات مشترک دنبال کردند. بر اساس پژوهش‌های مؤسسه آمریکایی صلح، بیشتر شهروندان در بنغازی قبیله را بخش مهم فرهنگی نه سیاسی در آینده لیبی می‌دانند، برخلاف این تصور در شهرهای غربی لیبی مانند سرت و وارفالا بیشتر مردم در پرسشی بیان داشته‌اند که قبیله می‌تواند به‌عنوان بخشی از اهداف سیاسی در دولت آینده لیبی مورد توجه واقع شود (Tempelhof, 2012:9). این تفاوت نگاه به قبیله در میان مردم مناطق شرقی و غربی لیبی قابل توجه است. شاید ترس از به حاشیه کشیده شدن قبیله در



آینده لیبی مانند آنچه در زمان حکومت قذافی رخ داد، مردم مناطق شرقی را متمایل به این نظر کرده که قبیله بیش از آنکه مفهوم سیاسی باشد، مفهومی فرهنگی است. در مقابل قدرتمندی و اتحاد قبایل غربی با حکومت در زمان قذافی، مردم این مناطق را به سوی پذیرش موقعیت سیاسی برای قبایل سوق داده است. این اختلاف جایگاه قبیله میان مناطق شرقی و مناطق غربی به دلیل تبعیض‌های دولتی میان این مناطق، به نظر بسیاری از کارشناسان یکی از ریشه‌ها و دلایل اصلی اعتراضات سال ۲۰۱۱ لیبی بوده است.

پیش از این گفتیم که دولت قذافی در دوره‌هایی سعی به حاشیه کشاندن قبیله و در دوره‌هایی بعد از این نیز با شکست سیاست‌های پیشین، تلاش خود را بر افزایش جایگاه و قدرتمندی قبایل متمرکز کرد. هر دوی این سیاست‌ها سبب کانونی‌تر شدن نقش قبیله در فرایندهای اجتماعی و سیاسی لیبی شد. زمانی که دولت سیاست‌های ضدقبیله را دنبال می‌کرد، رهبران قبایل سعی بر حفظ هویت و یکپارچگی خود در مقابل اقدامات دولت را داشتند و پس از آن نیز به‌طور طبیعی هم‌جهت با سیاست‌های قبیله‌محور دولت قذافی، رهبران قبایل به صحنه سیاسی لیبی بازگشتند. این بازگشت و قدرت‌یابی رهبران قبیله‌ای در نگاهی دقیق‌تر، زمینه فعالیت و کارکرد قبیله را علیه دولت قذافی در جریان اعتراضات سال ۲۰۱۱ فراهم آورد. حتی برخی دیگر با پررنگ کردن مفهوم قبیله در جریان تحولات سال ۲۰۱۱، معتقدند که اساساً انقلاب سیاسی در این سال چیزی جز شورش قبایل شرقی علیه قبایل غربی در لیبی نبوده است. این کارشناسان در توجیه دلیل خود به برخی از اقدامات قذافی هم‌زمان با شروع اعتراضات استناد می‌کنند. هم‌زمان با شروع اعتراضات، قذافی به مسلح کردن و فرستادن نیروی نظامی در میان



قبیله خود، قبیله قذافا<sup>۱</sup> و قبیله همسرش، قبیله مقارا<sup>۲</sup> در شهر وارفالا علیه مخالفان اقدام کرد. قبایل منطقه غربی وارفالا ستون فقرات و پشتیبان اصلی حکومت سرهنگ قذافی در جریان اعتراضات بودند. شروع اعتراضات در لیبی همراه با شعارهایی بود که دولت قذافی را متهم به تبعیض رفتاری میان مناطق شرقی و غربی لیبی می‌کرد. این اتهام سرانجام با اعلام وفاداری قبایل غربی از جمله قبایل شهر غربی وارفالا از قذافی، مورد تأیید واقع شد و نشان آشکاری از تفاوت نگرش قبایل در شرق و غرب لیبی نسبت به حکومت بود.

با وجود آنکه جداکردن مرزهای سیاسی از مسائل اجتماعی دشوار به نظر می‌رسد، اما آشکارا در مناطق شرقی لیبی نظام حقوق سنتی قبیله‌ای مسلط بر قوانین رسمی و دولتی هستند. این مسئله در شهر بنغازی به‌عنوان اصلی‌ترین شهر شرقی لیبی، به‌طور کامل مشخص و واضح است. میزان پرداخت مالیات فردی در بنغازی با توجه به موقعیت و نفوذ رهبر هر قبیله متفاوت از دیگران است. ویژگی که بیان واضح ساختار قبیله‌محور در مناطق شرقی است. رهبران قبایل در بنغازی خود را دارای جایگاه انکارناپذیری در تحولات سیاسی و اجتماعی لیبی می‌دانند و معتقد به داشتن حق حاکمیت محلی در دوران پس از قذافی بوده‌اند، هرچند در مواردی بعضی از آنها از سوی دیگر مخالفان متهم به مصالحه با دولت قذافی در سال‌های آخر حاکمیت وی شدند.

در جنوب و جنوب غربی لیبی، مسئله قومیت بسیار جدی‌تر از دیگر مناطق است. اقوام چادرنشین تورگ با کم‌رونق‌شدن تجارت شتر به فقر مضاعف

---

۱- Ghaddafi .

۲- Maghara .





دچار شده و سیاه‌پوستان تبو در دوران قذافی مدرک رسمی دال بر شهروندی کشور لیبی نداشتند و بیشتر تلاش خود را در راستای کسب حق شهروندی متمرکز کرده بودند. بر اساس آمار مؤسسه آمریکایی صلح، ۵۰ درصد از افراد قبیله تورگ و ۶۸ درصد از افراد قبیله تبو در زمان حکومت قذافی بر اساس قانون شهروندی فقط برای عرب، از حق شهروندی محروم مانده بودند. این در حالی بود که اعضای این دو قبیله خود را ساکنان اصلی لیبی پیش از ورود اعراب می‌دانستند. فقر و توسعه‌نیافتگی جنوب و جنوب غربی لیبی سبب ادامه‌یافتن زندگی ساکنان آن مناطق به روش چوپانی سنتی شده بود. آنچه در جنوب لیبی بیش از همه مسئله قومیت را برجسته‌تر می‌ساخت، تمرکز مشاغل و موقعیت‌های اداری در دست اعراب غیر بومی در آن مناطق به‌گونه‌ای بود که اقوام بومی تبو از صحبت و گفت‌وگو در ادارات و مؤسسات دولتی با زبان اصلی خود منع شده بودند. موضوع تبعیض نژادی در مناطق جنوبی به‌نسبت دیگر مناطق سبب بدتر شدن مسئله قومیت در آن مناطق شده بود. همین موضوع سبب مشارکت فعال قبایل آن مناطق در اعتراضات ضد دولتی سال ۲۰۱۱ شد. بخشی از فعالان اجتماعی قبایل تبو و تورگ که همچنان امیدوار به کسب شهروندی در رژیم قذافی بودند، برای دستیابی به هدف کسب حقوق شهروندی قبایل خود در جریان اعتراضات به حمایت از رژیم قذافی برخاستند و با مشارکت نیروهای ارتشی معترضان در مناطق شرقی و بنگازی را سرکوب کردند. در دهه‌های پیش از اعتراضات سال ۲۰۱۱، قذافی با وعده اعطای شهروندی به این قبایل از اعضای آنها برای جنگ‌های نیابتی در کشورهای همسایه مانند چاد استفاده می‌کرد. در جریان انقلاب سال ۲۰۱۱، هم رهبران قبیله تبو و هم قبیله تورگ ضمن انتقاد شدید از کمبود امکانات، دارو و اسلحه در میان قبایل جنوبی، شورای



انتقالی را به نادیده گرفتن اعتراضات ضد دولتی در مناطق جنوبی متهم کردند. همچنین نارضایتی‌های قبایل جنوبی از تعداد بسیار کم نماینده از مناطق و قبایل جنوبی به‌عنوان عضو شورای انتقالی و احساس محرومیتی که این قبایل نسبت به دیگر قبایل مناطق دیگر داشتند، سبب شد تا بی‌ثباتی و شورش پس از سرنگونی سرهنگ قذافی و تشکیل دولت موقت همچنان در میان مناطق جنوبی ادامه پیدا کند.

در غرب لیبی قبایل و قومیت‌های بربر، به دلیل زبان مشترک و با احساس پیوند و نزدیکی که نسبت به قومیت تورگ در جنوب لیبی داشتند، همواره علیه حکومت قذافی در حال فعالیت بودند؛ بنابراین در اعتراضات سال ۲۰۱۱ نیز با اعلام حمایت از مخالفان قذافی در حمایت از شورای انتقالی، گروه‌های شورشی مسلح تشکیل دادند. جهت‌گیری حکومت قذافی نسبت به قومیت بربر همواره با نوعی ابهام و نپذیرفتن بود. در جریان بهبود نگرش حکومت قذافی نسبت به قبایل و فرهنگ قبیله‌ای در دو دهه آخر، هرچند فرهنگ قومیت بربر مورد توجه مثبت حکومت قرار گرفت، اما هم‌زمان قذافی وجود قومیت بربر در کشورش را انکار کرد. قبیله‌امازیق<sup>۱</sup> به‌عنوان اصلی‌ترین قبیله بربر، از صحبت به زبان محلی خود و نمایش سنت‌ها و آیین‌های قبیله‌ای در زمان قذافی منع شده بود. اقوام بربر علاوه بر آنکه تنش‌ها و درگیری‌های داخلی با اعراب داشتند، از اختلافات گسترده داخلی رنج می‌بردند. در اعتراضات سال ۲۰۱۱، اتحاد و یکپارچگی مناسبی میان اقوام بربر در غرب و مخالفان در شرق لیبی ایجاد شد و این اتحاد توانست به مخالفان برای حرکت به سوی غرب لیبی و تصرف طرابلس کمک چشمگیری کند (Tempelhof, 2012:10).

طی مدت زمانی که درگیری‌های داخلی در لیبی جریان داشت، صدور



اعلامیه‌ها و اعلام مواضع رهبران قبیله‌ای نشان از اهمیت نقش نخبگان قبیله‌ای در این تحولات داشت. صدور اعلامیه مشترک از سوی دوازده رهبر قبیله‌ای در حمایت از معترضان ضد دولتی در سال ۲۰۱۱، نشان‌دهنده موقعیت قبیله به‌عنوان یک سازمان اجتماعی تأثیرگذار در لیبی بود. (Lacher, 2011): 145.

### نتیجه

یکی از جنبه‌های اعتراضات سال ۲۰۱۱ لیبی وجود مؤلفه‌ها و شاخصه‌های فروملی قومی و قبیله‌ای بوده است. این ادعا با توجه به مباحث مطرح‌شده، به‌دلیل حضور قابل توجه رهبران قبیله‌ای در این تحولات بیان می‌شود. با این حال علت داشتن ویژگی قومی و قبیله‌ای تحولات انقلابی لیبی به‌دلیل دو مشخصه کلی این کشور است: از یک‌سو موقعیت تاریخی و جغرافیایی کشور لیبی عامل اساسی نقش‌آفرینی مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای در این کشور بوده است. از سوی دیگر با وجود پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی، سیاست‌ها و اقدامات دولت در زمان حکومت قذافی عامل تداوم و احیای ویژگی قبیله‌گرایی در لیبی در دو دهه منتهی به انقلاب سال ۲۰۱۱ بوده است. ویژگی قبیله‌گرایی، یکی از مشخصه‌های بارز و برجسته در مسائل جامعه‌شناختی مرتبط با کشور لیبی است. در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی لیبی، این ویژگی شکل خاصی را به تحولات این کشور بخشیده است. پیش از استقلال، قدرت‌های حاکم در لیبی هرکدام به‌نوعی سعی در مهار و کنترل این ویژگی در جهت اهداف خود داشتند، حتی در زمان دستیابی به استقلال، چه در زمان پادشاهی لیبی و چه در زمان حکومت قذافی، مسئله قبیله‌گرایی همواره مورد توجه و تمرکز در برنامه‌های دولتی بوده است. اینکه چرا



این ویژگی تاکنون اهمیت خود را در مسائل جامعه‌شناختی لیبی حفظ کرده است، مرتبط با زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی و سیاسی این کشور است که در این پژوهش به آن اشاره کردیم، اما مسئله مهم‌تر چگونگی کارکرد ویژگی قبیله‌گرایی در آینده سیاسی لیبی است که باید به آن توجه کرد. از آنجا که همواره این ویژگی عامل اساسی ایجاد شکاف‌های قومی و اجتماعی در این کشور بوده است، در صورت دست‌نیافتن به سیاست‌های کارآمد قومی در دولت‌های آینده لیبی، بی‌شک مسائل قومی با تداوم و ایجاد شکاف‌های قبلی و جدید، همچنان صحنه سیاسی این کشور را با بی‌ثباتی و مشکلات ناشی از شکاف‌های قبیله‌ای مواجه خواهد کرد، همان‌گونه که پیش از این پیگیری نکردن سیاست‌های کارآمد قومیتی همواره جامعه لیبی را با بی‌ثباتی مواجه کرده بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## References

1. (2008). View the Senussi movement in North Africa, *Journal of African Studies*, No. 17.
2. (2011). Libyan Tribe Threatens to Cut Off Oil Exports Soon, Reuters, February
3. .Ahmida, Ali Abdullatif (2005). *Forgotten Voices: Power And Agency In Colonial And Postcolonial Libya*, New York, Taylor & Francis Group Press.
4. Bertelsmann Stiftung's Transformation Index (BTI) (2012). *Libya Country Report*.
5. *Country Economic Report (2011). Libyan Arab Jamahiriya*, Report No. 30295-LY.
6. Document Of The World Bank, (2006) *Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya, Country Economic Report*.
7. Ghait, Abul-Ahad (2011). *Libya's Berbers Join the Revolution in Fight to Reclaim Ancient Identity*, *The Guardian*, February 28.
8. Hauett, Don (2004). *Petroleum Geology Of Libya*, Elsevier Press.
9. [http://www.bertelsmann-stiftung.de/cps/rde/xchg/SID-CB4AC273-4026D387/bst\\_engl/hs.xsl/70278.htm](http://www.bertelsmann-stiftung.de/cps/rde/xchg/SID-CB4AC273-4026D387/bst_engl/hs.xsl/70278.htm)(BTI)
10. Hüsken, Thomas (2012). *Tribal Political Culture And The Revolution In The Cyrenaica Of Libya*, University Of Bayreuth Germany, Paper Presented At: *Libya From Revolution to State Building: Challenges of the Transitional Period Conference*.



11. Ibrahim, Amira (2009). Libya: A Critical Review Of Tripoli's Sub-Saharan African Policies, Situation Report, Institute For Security Studies.
12. International Crisis Group (2010). Structure of Power in Libya and the Role of Tribes, [www.crisisgroup.org/en/regions/libya.aspx](http://www.crisisgroup.org/en/regions/libya.aspx).
13. Lacher, Wolfram (2011). Families, Tribes And Cities In The Libyan Revolution, Journal Of Middle East Policy, Vol. 18, No. 4.
14. Paoletti, Emanuele; Colledge, Somerville (2011). Libya: Roots Of A Civil Conflict, Journal Of Mediterranean Politics, Vol. 16, No. 2.
15. Rozsa, Erzsebet (2011). Libya: The Other Way or Are Really The Tribes Ruling Agenda? Series Of The Hungarian Institute Of International Affairs, Hungarian Institute Of International Affairs Press.
16. Sardarnia, Khalil Allah (2010). Political and Economic Challenges of Liberation in the Arab Middle East (since the 1990s), Middle East Studies Quarterly, Year 17, No. 2.
17. Stepak, Amir (2011). From Domestic Crisis to International Change: The Case of Libyan Revisionism, The George Washington University, Prepared for the Annual Conference of The International Studies Association.
18. Tempelhof, Susanne T.; Omar, M. (2012). Stakeholders of Libya's February 17 Revolution, Special Report, Washington D.C, United States Institute of Peace.
19. The African Development Bank (2009). Egypt Private Sector Country Profile, Country Economic Report.
20. The African Development Bank (2010) The Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya, Country Economic Report.
21. The World Factbook (2010), [www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/ly.html](http://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/ly.html).



22. Thompson, Todd M. (2009). Covert Operations :British Views Of Islam And Anglo-Sanusi Relations In North Africa: 1940–45, The Journal Of Imperial And Commonwealth History, Vol. 37, No. 2.

